هو الله

تعالي شانه العزيز

اين كتاب مسطاب بستان السياحه ا زتاليفات شريفه

و تصنيفات لطيفه

قدوه‌العرفاء المدققين و زبده الحكماء المحققين عارف

آگاه واقف بالله ذخرالتقياء و فخرالاولياء و فقير رباني و مويد رحماني

الحاج زين‌العابدين شيرواني قدس سره است

كه بيان

حال و تبيان احوال آن جناب در شماخي

مذكور است

چاپ اول

از انتشاراتكتابخانه سنائي و كتابفروشي محمودي

حرف الباء

و چون ملوك آل عثمان بغداد او را مسخر كردند بنابر تاليف ابناي زمان صـورت قبري ساختند و گنبدي بزرگ و عمارات سترك انداختند و خلق را بزيارت آنجا تكليف نمودند و عوام نيز بزيارت آنمقام اقدام كردند و انديشه ننمودند كه مقام معمود و خراب و مقصود نايا‌ب است در تواريخ مسطور است كه المتوكل علي الله با خانـدان اهـل بيـت رسالت‌ص طرفه عدارت داشت و عجب تخم خصومت دودمـان ولايـت در زمـين سـينه خود مي‌كاشت چنانكه فرمان داد كه عمارتي كه بر سر تربت جناب سيدالشهداء حسين بن‌عليع بوده خراب كده با خاك يكسان نمودند و آب انداختند چون آب بمحل مـدفن آنحضرت رسيد قرب صد گز درصد گز پيش نرفته متحير گرديد لهذا آن موضع موسـوم بحاير گشت و معجزه بر همه طاهر شد در خلال اينحال متوكـل بمدينـه منـوره حربـه حضرت رسول‌ص كه در نزديكي از ابناي صحابه بود گرفته او را بجـواهر رنگـين مرصـع نمود و چون سوار شدي او را بجهه تعظيم پيش بردندي و انرا بركت عظيم و نـور جـيم شمردندي خلايق زبان اعتراض بر آن نادان نگشودند و بان ستمگر نادان نگفتند چـوبي را روزي حضرت رسول‌ص در دست گرفته ايـن عـزت و حرمـت دارد و نـسبت بفرزنـد دلبند خويش آنحضرت مذلت و خواري ارد و حق حرمت و قربت مـودت فرزنـدي فـرو گذارد و طرفه‌تر آنكه اين فعـل زشـت را خـوب پنـدارد و ايـن روش نكوهيـده را نيكـو شمارند **مثنوي**

جمله عالم زين سبب گمراه شد — كم كسي ز ابدال حق آگاه شد

هم سري با انبيا برداشتند — اوليا را همچو خود پنداشتند

گفته اينك ما بشر ايشان بشر — ماو ايشان بسته خواهيم خور

اين نميدانند ايشان ازعما — هست فرقي در ميان بي‌منتها

آن دانا گويد كه آلان كما كان زيرا كه بسيار ديده شده و مشاهده گرديده است كه ابناي دنيا بنام خدا و انبيا و اوصياء و ائمه هدي‌ص بانواع تكلفات مجلـسها سـازند و با قسام طورها زينتها نمايند و محلي را حسينيه نام نهاده انمكـانرا بزيورهـاي گونـاگون آرايش كنند و مروان مكلف و امردان مولف را بكسوت فاخر زنان زيب و زينـت دهنـد و

بلباسهاي سرخ و زرد و زيورهاي اعلي مانند افسون بيارايند و اين امـردان مولـف و غيـز كه آرايش شده است شبيه امام نماينده و انواع سرنا و دهل و كرنا بنوازنـد و هنگامـه را كرم سازند و ارباب دولت و ثروت انواع اطعمه و اشربه باهل دنيا اطعام كننده و فـراش و دربان مقرر نموده اگر سيدي يا محتاجي آيد برخر تمام او را منـع نماينـد و بـسياري از سادات و اهل حاجات ديده شده اگر در خانه ايشان درآمده بطريق اضـطرار و استيـصال چيزي خواسته و زبان حاجت گشوده در جواب دشنام شنوده و بر ايـشان تـشنيع كـده بلكه چوب زده آن بيچارگان گرسنه و محروم بازگشته طرفه‌تر آنكه نام اينطعـام را نـذر امام گذارده خود را از مخلصان و شيعيان امام دانند و عجب‌تر آنكـه در عـوض اينگونـه طعام روضه دارالسلام خواهند و از شفاعت امام بهشت عنبر سرشت توقع كننـد **مصراع** زهي تصور باطل زهي خيال محال باي حال دارالسلام بغداد را از اكثر جهات اشـرف بلاد توان گفت از محاسن و خوبي آنشهر يكي آنشت كه هر فرقه و صـاحب خرقـه در آنجا مسكن دارند و مراسم روش خـويش را بعمـل آرنـد و تـرك و تاجيـك و عـرب در آنمقام زيست توانند نمود لاجرم خلايق از هر طرف ترك اوطان سيما اهل ايـران كـرده در آنشهر مسكن گرفته‌اند و بخوشدلي گزر آن مي‌كننـد اكثـر اربـاب سلاسـل در آنجـا مامن نموده‌اند منجمله سلسله قادريه و رفاعيه و نقشبنديه وبكتاشيه مشهور و درالـسنه وافواه مذكور است ذكر **بغدان** بضم باء و سكون غين و دال مع الالـف و نـون سـاكنه و بعضي او را بعين خوانند وي از بلاد يمن است از توابع صنعاء و هوايش دلگشاست فقيـر نديده ذكر **بم** بفتح اول و سكون ميم قصبه ايست از قـديم وآن بلـوك كرمـان و قـصبه بجهت نشانست وي در پنج منزلي دارالملك كرمـان و طـرف مـشرق آن اتفـاق افتـاد و جوانب اربعه‌اش بغايت گشاده است از اقليم سيم ملايم و هوايش سالم قرب هـزار خانـه در اوست و قراي چند مضافات اوست مردش شبي ندهب و خال ياز مردمي نباشند قلعه محكم دارد كه گرفتن آن بطريق قهر خالي از اشكال نيست و ميوهاي سرو سيري لكـر مسيري فراوان دارد اگر چه راقم داخل آنشهر نشده اما اهل آنجا را بسيار مشاهده نموده و طريق صحبت ايشان پيموده و ايوب معاشرت بر روي مردمش گشوده در زمـان فقيـر چند نفر از عرفاي معرفت مصير از آنجا خواسته و بزيور فضايل صوري و معنوي آراسـته بذكر يكنفر ايشان مبادرت مينمايـد **ذكر قدوه‌العارفين و اسوه المحققـين العـارف بالله رونق علي شاه طاب الله ثراه** اسم سامي و نام گرامي آن بزرگـوار ميـرزا محمـد حسين خلف ميرزا محمد كاظم اگرچه بكرماني مشهور و بين الامم معروفست اما اصـل آنجناب از ولايت بم بوده و در شهر كرمان نشو و نما نموده لاجرم بكرماني شهرت يافته

عارف رباني و عارج سبحاني بوده و در فقر و فنا و صدق و صفا گوي سبقت از اكثر عرفاي زمان ميربود ان بزرگوار از خلفاي واقف سرسبحاني جناب نورعلي‌شاه اصفهاني قدس سده بود و جامع علوم ظاهري و باطني و حاوي فضايل صوري و معنوي بود و سفر خراسن و عرقين و فارس نموده و جمعي كثير از علماء و عرفاي عصر را ملاقات فرموده و گرم و سرد روزگار ديده و جور بسيار از ابناي زمان كشيده و زهر محنت از جام ملامت چشيده و باديه معرفت از ساغر محبت نوشيده و كسوت رضا و تسليم پوشيده بود چون ابراهيم خان بعداوت درويشان و ايذاء ايشان مجبول و مفطور بود و از لوارم جور و ستم نسبت به گوشه نشينان و عزلت گزينان هيچگونه تقصير نمي‌نمود لهذا آن جناب را اذيت بسيار نمود نخست حكم نمود كه در چهار سوق شهر كرمان آن مستحق كرامت را چوب زدند و مؤاخذه غيف و مصادره زياده از تكليف كرد و آنچه از لوازم ايذا و آزار بود نسبت به آن بزرگوار و چون از زخارف دنيوي آن بزرگ را نبود لهذا مردمان لمرضات الله و لوجه الله دادند و زبان طعن و لعن بر آن ستمگر گشادند چند گاه ديگر آن بزرگوار در قيد حيات بود و اوقات فرخنده ساعات خود را به تاليف و تصنيف نظما و نثرا صرف مي‌نمود و بترفيه حال فقرا و تربيت طالبان توجه مي‌نمود تا آنكه در حدود سنه هزار و دويست و بيست هجري از اين سراي فاني به عالم باقي درگذشت و در قرب مزار فيض مدارالمشتاقعلي شاه قدس سره آسوده گشت رحمه الله عليه فقيد گويد كه بخدمت آنجناب مكرر رسيده و از صحبت ايشان بهره‌ور گرديده و در عتبات عاليات و در دارالسلام بغداد و در خدمت آن سرحلقه اهل و داد شبها به روز آورده بلكه فقير را ملازمت و ارادت جناب شاه قدس سره دلالت كرده و در شيراز نيز فقير نوازي فرموده چند گاه با هم بوديم و از صحبت آن بزرگوار اقتباس فيض مي‌نموديم الحق صاحب مقامات عاليه بود و در كشف حقايق و دقايق كمتر كسي با او برابري مي‌نمود نظم و نثر آن بزرگوار قريب سي هزار بيت در صفحه روزگار يادگار است منجمله رساله غرايب كه احوال جناب مشتاقعلي شاه قدس سره و تحقيقات ديگر دراد و آن بحر اشعار حديقه حكيم سنا نيست و ديگر ديواني و آن قرب بهزار بيت مي‌باشد و ديگر دو جلد جنات الوصال كه اصل آن از جناب نور عليشاه طالب ثراه است دو جنبه بر آن افزوده و ديگر مرات المحققين است و آن رساله‌ايست كه نظماً و نثراً ترتيب نموده و در عالم سير شيطان را مشاهده كرده و از وي سوالات نموده و شيطان جواب داده آنجناب سخنان ابليس را جمع نموده است فقير مختصري از آن رساله مي‌نگارد من رساله مرات المحققين مي‌فرمايد كه چون از مقام معلوم بيرون شدم شخصي بر سر

راهم درآمد ملبس بلباس ابيض عمامه كردي بر سر بـه دسـتي عـصا و سـبحه بدسـتي ديگر از آن سوال نمودم كه چه كسي و چه نام داري و از اين كسوت و صورت چه كـام جواب گفت منم پيشواي

پي‌نوشت:

---

[i] ذكر قدوه‌العارفين رونقعلى شاه رحمه الله عليه